

من مملکت القمیر عبداللہ
رجلہ و معاہدہ
ابن محی

من کنیز من رندہ



۵۳۷
یا صوفیہ نای
۱۷۸



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حَمْدُ بِي حُدُوشِ آءِ بِي عَدِ بَرَّانِ صِبَاغِ بِي
 كِه دَسْتِ مِشْتِ وَا رَا دِ تِ خُودِ
 طَبَاغِ سَبْعِ قُبَابِ پَرُوزِ زَبَرِ جَدِ بِيَامِ
 أَفْلَاكِ رَا بَادِ وَا نَزْدِ كُنْكَرِ
 زَرَنكَارِ بَرِ افراشتِ وَا دَاغِ رِجْهَارِ
 صَفَه شَشْدَرِ رَا بِلْجَهْرَه فُرُوزَانِ

بِنَا اذَرِ كَوَاكِبِ بِيَا رَا سْتِ وُرُودِ دُرُودِ
 رَا نِ مَهْنَدِ سِنِ بِنَا نِ سَا سِ شَرِ عِيتِ وَ
 مُوَشِّسِ اَرَكَا نِ قَوَاعِدِ طَرِ قِيتِ
 نَهَرِ مَهْرِ عَا لَمِ وُشُرُورِ سَرْدِ قَدِرِ بِي
 اَدَمِ **بیت** صَلِّ عَلٰی سَيِّدِ خَيْرِ الْوَرَى
 مَن هُوَ طَاوُسِ رِيَا ضِ اَلْهُدَى **نظم**
 خُشْرُو بَطْحَاشَه بِدَرْ بِ حَرَمِ
 دَرْ كِه اَوْ خَا تِ دَسْتِ كَرَمِ
 دُرِ بِيَمِ صَدَفِ اِصْطِفَا

واسطة عقد رسل مصطفىا
 صلى الله عليه وسلم • وباقي اصحابه
 التابعين • وخلفاء الراشدين
 وعلماء المتبحرين • حاملا من عرش
 شرع • وناقلا من اصل فرع او نبد
 رضوان الله عليهم اجمعين **بعد** از اداء
 حمد و بس از نف رسول كويم • شاء
 شه نشاء عدالت شعار معظم سلطان
 سلاطين العرب والجم • حنا قان

في
 القدر
 الذي
 اراد

خواقين ممالك الترتك والروم والديلم
 مفتخر بجان الاكاسرة والخواقين
 مرغمة افوف الوف الكفرة بفتح قلعة
 قسطنطين • المالك في الممالك
 بالاسحقاق • مثل نير الاعظم
 في الافاق • الذي ليس كمثله في
 الشرق والغرب بالعدل والاحسان
 السلطان بن السلطان • سلطان محمد
 بن مراد بن محمد خان • خلا الله خلافة

في
 القدر
 الذي
 اراد

في
 القدر
 الذي
 اراد

وَأَيَّدَ وَلَّتَهُ • اَلْهَى يَوْمًا فَيَوْمًا سَهْرِي
وَقَلْعَةً وَوَلَايَتِي وَرَيْكَةً أَرْزَانِي دَارِ
وَالْغُثْمَانِي رَادِ رَنْجَتِ خِلَافَتِ مُؤَنِّدِ وَ
خُلْدِ كَرْدَانِ آمِنِ يَارِ بَ الْعَالَمِينَ

سبب ترجمه

روزی در کوهه فقر سر بر زانوی حیر
نهاده • و پای در دامن عزت کشیده
و چشم بر دروازه روزگار کشاده بود
ناگاه غریزی در رسید • و

رساله پیش آورد • دیدم که تا ریح
ایاصوفیه است مترجم از زبان روح
زبان رگی • گفتش مرادت چیست
گفت چه باشد که این حکایت
غریب را بنر زبان فرساده کنی • تا مسافران
بحکم و ظرفای روم که بدیدن
پیش بنای غریب در رنج اند • می باید
که تواریخ و لطایف بنیای ایاصوفیه
که درین رساله مسطور است

بر نسق لطیف و بر سنن عجیب پیر داری
تا مستفید شوند • و از اخلاقیات
حکایات که در افواه عوام است بپیین
آیند • قول کردم • و از حضرت
بچون یاری خواستم بفضل و مئه **بعد**
التماس از الطاف آریاب دانش است
که اگر درین مجاله بر موضع خطا
و خلل • و مواقع سهو و زلل • مطلع
شوند • تشرف اصلاح آرزائی فرمایند

بیت چشم دارم ز اهل فضل و هنر
که با صلاح ترا فکند نظر
اما آسمانی که در حکایات این تاریخ
زبان روی یافته همان لفظ ادا کرده
که خواهد آمد **مقدمه** **بیت** **لیا صلی**
بدانند که راویان اخبار و حاکمان
تواریخ روزگار چنین فرموده اند
که بعد از هبوط آدم بنی علیه السلام
نخ هزار و هفتاد و دو سال که گذشت

وَزَنَدُو نامِ پادشاهی کلیسای بنیاد
کرده بود. در نزد یک جای
ایاصوفیه که عبادتخانه طایفه آن
پادشاه بود. و هر یکی از بزرگان
آن عصر که می‌مردند. صورتش از
سنگ تراش کرده. در آن کلیسای می‌نهادند
و زیارتگاه ایشان بود. بعد از
تقلباتِ روزگار که قسطنطین
پادشاه شد. و از دست وزندو این

شهر را ستاند و ایشان را پیروز کرد.
هنوز بنای ایاصوفیه نبود. حکم
کرد که دود یواز برکشیدند. و
سقفش را خربشته ساختند. بحکم
قسطنطین این خانه را تمام کردند. و آن
صورتها را سنگین که از طایفه
وَزَنَدُو در کلیسای ایشان مانده بود
قسطنطین فرمود. تا همه را بدربارند
زیرا که وَزَنَدُو و طایفه اش همه ابله‌تر

بودند • و استمداد از و اح خیشه ایشان
از شیطان می بوده • و انبیا و مرسل
و کتاب منزل را اطاعت نکردند
بفرموده قسطنطین آن خانه خرشته را
که تمام کردند • هر یکی از کابر
آن وقت که می مردند صورت ایشان را از
سیم خام یا از مس می ساختند • و در آن
خانه می نهادند که مامر تا هفتاد و
چهار سال بدین سق برستش کردند •

۷
بعد از قسطنطین نبود و من نام کسی یاد شاه
شد • در آن زمان همه طوایف جمع
گشتند • و بحث ادیان کردند
یعنی روم و فریج و ارمنی و قس علی هذا
و هر یکی دین خود را ترجیح کردند چون بحث
باخر انجامید گروهی بودند که ایشان را
طایفه آریانومی گفتند جمع شدند •
و باقی طوایف را به بحث غالب آمدند
و آن کلیسای خرشته که قسطنطین

بنا کرده بود. سقش را لش زدند و
خراب کردند. دو سال بدین حال همی
ماند. در آن زمان راهی بود اخار یون
نام بطریق آن وقت بود. و مقام وی
کلیسای بود ایاری نام. آنرا
نیز قسطنطین بنا کرده بود. اخار یون
مذکور به پیش شود و س آمد و گفت
نشاید که در عهد پادشاهی تو اینچنین
عیادتخانه خراب بماند. پس شود و س

معماری داشت و نو نو تمام بود. فرمود
که از کلیسای ویرانه را معمور
کنند. پیش استاد کاران جمع
شدند. بر دیوارها شطرها بستند
و سقفی نو برافراشتند. باز بر سقف
خودشان کردند. بعد از سی سال
که شود و س در گذشت. و آن
قسطنطین هشتاد و پنج سال شده بود
که از سران قسطنطین استون بانو

تا آن کسی پادشاه شد • بعد از پنج سال
که به بادشاه شده بود • فرمود
که همه طوایف در میدان اسب
جمع شدند • و بحث ادیان کنند
چنانکه پیش ازین گفته شد چون جمع
شدند • اما طایفه آریائو بریل طرف
بودند • و آریائو آن طایفه را میگویند
که آفتاب و ماه را می پرستیدند
بحث ادیان در میان ایشان پیدا شد

و غوغای عظیم برخاست • و مجادله
بمشیه بالا گرفت که از هر طرف
تیغها کشیدند و جنگ اینکند •
چندان مرد بران میدان بر در رخا
افتاد که از عدد بیرون بود •
بعد ازین مخالفان را از میان برداشتند
مذکور استون یا تو فرمود که از
طایفه دیمرخو و ناده و از عقب
فیلسوفان آن عصر جمع شوند • همه

کرد آمدند • گفت فکر کردم که
درین شهر کیسای بنیاد کنم که
از زمان آدم تا بدین دم هیچ پادشاه
نکرده بود تا عبادتخانه همه عالم
باشد • چون این سخن شنیدند همه
بر سر زانوی استیلاعت درآمدند و گفتند
ای پادشاه اطعنا لدینک فاولا امر الیک
چه باشد • به ازین فکر صواب نباشد
بسی حکم کرد بر ممالک نامها

با یکدیگر فرستادند که هر کجا
سئو نها سکن و رخا مکار نکین
باشد بفرستند • پس ملوک اقالیم سبعة
برین نیت خیر متفق شدند و اطاعت
نمودند • هر یکی بقدر اقتدار خود
سئو نها و مرمها جمع کردند
و بر کنار دریا آوردند • مهندسان
جهان از سئو نها را و ان سنگها را
بر کشتیهای بزرگ بنشانندند •

و شهر قنطصیز آوردند اما آن هشت
ستون سماقی که دود و درارگان
نشانده اند بروایتی خانونی فرستاده
میکویند از رومه الکبری که
از چهارا و بود و بروایتی راوی دیگر
بلو تر خوانم شخصی که مفتی استون بابو
بود گفته که آن هشت ستون سماقی
پیش ازین کلیسایی بود در عجم
لیونام در آنجا بود و او را اوزلیانو

نام پادشاهی بنا کرده بود از پادشاهان
عجم • غالباً اصح آنست که خاتون
مارکیه نام فرستاده است از رومه
الکبری و دیگران هشت ستون
سبز که در هر دو طرف نشانده اند
ملکی بود در ایالتی قوستانین نام از
معدن برآورده و تراشائیده و مرتب
ساخته بفرستاده و باقی ستونها
و مرمرها و سنگها که برای فرشت

و از دیوار و بنا است از معدن ایندج
و از کلیسای کهنه که در جای
خراب مانده بود و آنکه شایسته
بنا بود همه را بر آوردند و آوردند که
این همه اسباب بنا را در هفت سال
و شش ماه جمع کردند بعد استون
با نود و پنج سلطنت دوازده سال
نشسته بود که مذکور از کلیسای
که در جای یا صوفیه معمار رفونوز با مر

۱۲
شود و من معمور کرده بود استون یا نو
فرمود آن کلیسای را ویران کنند
و اسباب و سنگهای او را بجای دیگر
برند و زیرا که نه سزای چنین بای عظیمست
چون جای کلیسای پیشین و اگر داند
بعد از آن فرمود که خانه های که در حواله
او بود بدان مقدار که مهندسان رسم
کنند بستانند و دیگر گفت
که هر خانه که به بهای می ستانند بر ضای

صاحبش بخیرند • زیرا که این چهار برای
خیر کرده ام شاید که کسی از من
رنجیده باشد • اول خانه که بخیریدن
خواستند از آن خاتون بیوه بود که آن
نام • بهاء خانه اش را هشتاد ددره زر
دادند رضی شد • گفت اگر صد
دین می دهید نمی فروشم • پس به پادشاه
عرض کردند • فرمود تا بنی چند از بزرگان
پیش آن بیوه زن روند و گویند که

برین نیت خیر همه ملوک عالم و رعایا
مستفادند • تو نیز مطیع باش و برین امر
حکم صواب را امتثال نمایی • هر سخن
و نصیحت که برین سق کنند قبول کن
اخرالامر استون یا نو سوار شد و برد بیوه
زن آمد بیوه زن استقبال نمود و روی
بر خال مدلت سود • گفت ای پادشاه
عالم العبد و مایملک که کان لولاه
همه از آن پادشاه هست من فقیر جبه

محل سخن است. معلوم شد که در کار خیر
ثابت قدم اند. از آنکه برضای فقیران
کوشی. دیگرای پادشاه مقصود
ازین سخنها نیست که بهای خانه طلب
کنم. شنیدم که پادشاه برای خیر
نیای برخوهد گردن که عبادتخانه
باشد. بس داعی را امید است که بضاعت
مرجات محل قبول فرمای و لطاف
لأمتناهی زدن تبارک و تعالی که

برفای خیر مثل دریای بی پایان است
باشد که مران بقطرهای عطا در شکر
روز جزا سیراب سازد. و دیگر
وقتی که ازین خانه قنار و بیستان
بقا نهد. این تن خالی مراد ران خانه
باله دفن کنند. تا دران عبادتخانه
زرد عای خیر محروم نباشم. استونیان
سخنش را قبول فرمود و حاضران تحسین
گفتند. در اندرون یا صوفیه که

کتابت خانه و مجردانها و قبیسان
که اسباب خود را در اینجا می نهادند
جای خانه انبوه زن بود و جای محراب
و منبر و محفل خانه خادمی بود که نامش
استار یواند خو گفتندی و خانه
و را نیز هشتاد و نه زرد آینه قبولت
نکرد و وجدانکه بزمی گفتند نشود
استون یا نو نیز چنان خواست در معامله
نمیجده شود استون یا نور اخر نه داری

بود استراذیونام گفت کربانه شاه
اجازت دهد هر خانه شر را بر وجهی
سیانم که از طرفین رنجیده نباشد
پادشاه گفت اگر هنری داری پیش
از من بگو صاحب خانه اهل ذوق
بود هر روز که در میدان آب
مردان و زنان این شهر مجلسهای می ساختند
و بزمهای را راستند و از هر ولایت
بر کاهها کونا کونی آوردند

هر روز استار یواند خواز تماشای عیش
میدان که نشدی • اتفاقا که ران
زرد یک روز شریف رسید بود همه
خلق شهر برای عیش در میدان کرد
شده بودند • آن روز استار یواند
را بکناه متهم کردند و حبس
فرمودند • فریاد کنان گفت اگر
مروزم را از تماشای میدان محروم نکند
• هر چیز که طلبید و من بدان قادر

۱۶
قادر باشم آن همه از شما باشد • برین
سخن قول کردند و پیش استون یاف
آمدند و آنچه مقصود بود از هر دو جا
برضا حاصل باشد • و باقی خانه ها که
مهندسان در جدول رسم بنا کشیده بودند
سنون یا تو نمیدان حاضر می آمدی و بصلح
خانه معامله برضا می کردند •
و دیگر بر طرف جنوب ایاصوفیه
که خاقانان پرستش در اینجا میکردند

تا بستون وایه واصل خانه تنور نام بپیش
کینه بولی گفتندی یعنی بط فروش
بود • در آن وقت خانه خود بر ضای
خود را بد و از ده لدن زر بفروخت
و در طرف شمالیش تا بستون غریب
خانه کسی بود که استنقود و سن نام فلبس
آن وقت و هنرمند هر حرف بود • آن
ستون یا نود و مقدار بهایستاند
بعد از آن گفت آن زمان راضی باشم

که روز دیوان که در میدان است
یاد شاه بر تخت هفت یایه نشیند داعی
نیز یایه چهارم نشینم و همه سپاهیان
و اهل دیوان که یاد شاه را تعظیم
کنند مرا نیز در یایه بدارند یاد شاه
از روی ریش خند سخنش قبول کرد
و فرمود که همه اهل دیوان در آن روز
و زانیز سلام کنند • روز دیوان
که یاد شاه بر تخت نشست • آن

شخص نیز در آن پایه نشست • پادشاه
 از تازگی روی بر طرف دیگر کرد
 و بشت بسوی آن شخص کرد • و اهل دیوان
 روی به پیش پادشاه آوردند و سلام
 کردند • آن شخص را روی در پس
 بشت بر سپاهی بود • بعد از آن روز
 نامش سپاهی روی سیاه و مرد جهتمی
 گفتند • و هر آن روز که بدیوان
 آمدی و بر آن پایه نشست • پادشاه

فرمود که تاجش و لباسش از سفید و سرخ
 همه دوخته پوشیدی و یک طرف
 شرقی و غربی یا صوفیه خانه کسی بود
 نامش دمیانو بطریق گفتندی خانها
 و رانیز نبود لدر ز خریدند • چون
 جای خانها را و ^{مکان} کردند • بعد از آن
 مهندسان جمع شدند • و تقسیم بنا
 کردند • و بنیادش بگاویدند
 اتفاقا در محل محراب سنک یافتند

و در اینجا
 محرابی باز

کاویان قازم
 دیو مراد
 مسکن

کمرهای محراب برین سنگ بزرگ
نهادند • و سنگی دیگر ناختند قدیمی
در میان بن و مدور و بزرگ • یاها
بنیاد قبه بزرگ بدان سنگ نهادند
و قتی که بنیاد را آغاز کردند •
استون یا نو بطریق آن عصر را بفرمود
که آفتخو نام کسی بود • بجهت مبارکی
این بنیاد را دعاء خیر کنند بفرمود
استون یا نو آفتخو دست بر آورد • و همه

فسیسان و رهبانان امین گفتند • چون
دعای ختم فرمود • استون یا نو حکم
کرد که کج و خراسانی و سنگها
بزرگ آوردند • اول بنیاد را بدست
خود نهاد • و بعد فرمود که
زردیک یا صوفیه کلیسای مختصر
بنیاد کردند • مصور و منقش •
تا خود در آن جامه کن باشد •
و خود ناظر بنای یا صوفیه و معماری

وَأَسْتَدَانْ بَاشْدُ • وَاین کَلِیسَا را
ایا یانی پرورد نام نهادند یعنی برای
بِعَا مَبْرَ عَلَیْهِ السَّلَامِ ساخته بود •
بادِ شاهِ اسْتُونْ یا نو نِیْمَتِ خَاصِ خود با
خَواصِ دَرِاجَا میخورد • و از مقام این
تا بسترای خود دهلِیزی ساخته بود که
کسی از آمدن شدن او خبرد از نبود
و دایم از آن موضع بر آستاد کاران نظر
میگردد • و بر بنای ایا صوفیه

۲۰
صَدِّ مِیْمَارْ مِهَنْدِسْ که هر یک در اطر
عالمِ مِشَلْ نداشتی و هر یکی را صَدِّ اسْتَا
جَرِبْ دَسْتِ بَخْدَمَتْ و اطاعت کردی
و همه معماران و کارکنان هر روز
دَهْ هزار و صَد نفر بود پنج هزار و پنجاه
در طرف چپِ رَشْکِ بَکْدِ بَکَرِ مَشْغُول
و بَجْدِ می بودند • و چون بنا بر روی
زمین آمد • مِهَنْدِسَانْ دَرِ تَقْسِیمِ
مَحَابِّ و قِیَابِ و دهلِیزها اختلاف

کزدند • و اختلا فی ایشان را بر پادشاه
عرض کردند • پادشاه مهلت
خواست • در آن شب بنیت خیر متوجه
عالم میال شد • اتفاقاً در خواب دید
که یک شخصی آمد بر صورت
مردی دانست که ملک است بصفت
روحانی آمد • از او استدعای این
قضیه کرد او نیز اوضاع محراب و بزرگ
و کوچکی و بنا چنانچه می بایست همه را

۷۶
۲۱
بنمود • چون پادشاه از خواب بیدار
شد شامی کرد و شکر حضرت حق
سبحانه و تعالی گذارد • و گفت
این ملک بشیر حضرت حق بود صبح شد
معماری بود اغناد یوس نام • و در
علم هندسه از همه معماران بیشتر بود
• پادشاه او را نزد یک خود خواند
و گفت مرا از حضرت حق مبشر آمد
و ضاع این بنا چنانکه باید بمن بنمود

و یکایک هر چه دیده بود معماری را گفت
اغنادیوس بفراست اوضاع او را ضبط
کرد و بزکا غدر رسم ساخت پادشاه
چون آن رسم را دید گفت همین وضعست
که دیده بودم • اغنادیوس را
تجسینها فرمود و خلعتها بوشانید و گفت
می باید که در کار خیر بجان و دل
بکوشی • بعده اغنادیوس گفت تا لویدها
نزل و پهن و گستر است بر آتش

۷۷
نهادند و آب پر کنند • و اجر بختند
و قشر درخت لسان العصفور بگویند
و بر آن میخند و آتش کردند و چندان
بخوشانیدند که غلیظ شد • بعد از آن
بج و سراسانی بدان میامختند • و بر مثال
خشت بر قالی وضع کردند که درازیش
بج ذراع • و پهنیش دو ذراع • برین شوق
می بریدند • و در حالت گرمی که
زیاده گرم و سرد نباشد در میان دوسند

وَضَعِیْ كَرْدَنْد جُنَاحِیْ می چسبیدند
بَعْدَ از چسبیدن سَنَك را از و كَنْدَنْ نمك
نیوَد. از سَنَك سَخْت تر و از اَهِنْ مُحْكَم
تر بوَد. برین مَنَوَال یَوْمًا فَوْمًا بَالَا برآمد
و هَر اَسْتادی كه دَر كَار از یَوْمِیْهِ اَوَّل
زِیَادَه كُوشِش میكَرد بَهْرِ اَوْزِیَادَه می
كَردَنْد. جُونِ بِنَا از زَمِینِ دُور رَاغ
بَا لَا اَمَد. ناظِرَان و دَفْتَر دَارَان بِمَوْجِبِ
دَفْتَر جُمْلَه خَرَج رَا جَمْع كَرْدَنْد.

۷۷
جَهَار صَد و پنجاه و دُو كَنْدَنَا رَزَرْ
خَرَج شُدَه بوَد و كَنْدَنَا رِی صَد
هزار دینار تَقْیَا نَوْسی را میكَفْتَد بَا صِلَاح
رُومِیَان و اَسْتَرَاذِ یُوسُف كه خَرِیْنَه دَار
بوَد هَمَه خَرَج او میكَرد و مَعْمَارَان
و اَسْتَاكَارَان و رَجَبَرَان هَمَه بَخْشُودِی
تَا مِی كَرْدَنْد و اَهْتِمَا مِ تَمَامِ مِ
نمودَنْد. نَادِیَوَارِهَا و بَايَها تَا مَجْد كِهَاءِ
بُزُرْكَ رَسِید و سُنُونَهَاءِ سُمَاقِ و سَبْزِ

شانه شد • و بصره کبری و طبعه
ثالث رسید • بس استاد کاران و
معماران و رنجبران • پیش پادشاه
رفتند • و طعام خوردن و بعشرت
مشغول شدند • مگر اغناد یونس
سیر چهارده ساله عصمت بر سر کار
گذاشت که اسباب و التها
استادان و معماران همه انجام بود که
کسی نبرد منقصد محافظت بود که •

۲۵
۲۹
ناگاه جوانی آمد و خوب صورت لباسها
سفید پوشید • و روی مانند بد رنیر
پسر را پیش خود خواند پسر تصور کرد که
از خواص پادشاهست پیش آمد • چون
بهیاش نظر کرد لرز بر اندام پسر
افتاد • گفت ای سرجر اتکا سل میکند
در تمام این خانه که عباد خانه ایشانست
پسر گفت طعام خوردن رفتند • گفت
چه جای طعام خوردن است کسائی

که برای حق کار کنند • بسر گفت این
زمان می آیند • شخص گفت بر وایشان را
بگو که زود بیایند و در کار حق
مشغول باشند • بسر گفت که مرا معمار
گفته که دید بان اسباب استادان
باشم تا ضایع نشود • باز آن شخص گفت
بحق این خانه خدا که نامش یا صوفیه
است • تا تو روی خبر نگی و باز نیایی
من هرگز زووم زیرا که مرا مرشد است

۲۰
از حضرت عزت جل جلاله که در خدمت
این خانه باشم • تا تمام شود • بسر
چون از سخن شنید زود فرود آمد •
و به پیش اغنادیوش که بدرش بود رفت
و این قضیه را تمامی حکایت کرد •
چنانچه دیدم بود و شنیدم • بمقام نیز
سر را بر پیش پادشاه برد • چون پادشاه
خبران جوان را بشنود بفرمود آمرزانی
که در خدمت خود داشت فرمود

همه را حاضر کردند • به پسر گفت آن
جوان مرد را که دیدی درین میان اینهاست
و هیچ کدامی بدو نمی مانند • پسر همرا
نیکو نظر کرد و گفت • پادشاه
بفرست در یافت که آن شخص است که
در خواب دیده بود • و دانست که این
علامات خیر است شکر حضرت حق
کرد و گفت این خانه را نام از زبان فرشته
صادر شده این خانه را یا صوفیه گویند

۷۶
که وجه سیمیه این شده است • بزرگان
و وزیران که پیش پادشاه حاضر بودند
گفتند اگر این پسر باز در آن جای
معه بود نروود آن شخص بر آن پستی که کرد
مخالفت نکند • زیرا برین اوصاف جز
از فرشته نبود و فرشته خود هرگز
دروغ نگوید • آن برضای پدرش
پسر را مال وافر دادند • و بجزیره
فرستادند • بعد از آن استادان و نجاران

بکار بجده مشغول شدند • استون یاف
هر روز از صبح تا وقت عصر لباسها
سفید پوشیده و تابج سود رویا بر سر
نهاد و شوشه بردست گرفته زمان
نشست و راستاد کاران و رنجبران
نظر میداشت • هر استاد که کار وی
تمیز تر و خیر بودی و احسان و انعام
زیاده کردی • و چون نیم قبه بزرگ و
بالای قباب و کمرها تمام شد همان

۷۷
قبه بزرگ مانند بود • برای خرج چیزی
نماند • استون یا نوشی درین غصه که
مستغرق شده بود که باز آن خوب
سیرت و محبوب صورت بالباسها
سفید به پیش پادشاه بیداشت گفت در
چه اندیشه • گفت برای خرج چیزی
نمانده است • آن صاحب جمال گفت
این شاء الله بقدرت حق سبحانه و تعالی
مردت حاصل شود • اکنون از امنا

باید که یا من کسی بفی سنی تا هر چه می بلی
 بیاورم مگر آن روز روز سبت بود
 بعد از آن روز یکشنبه باز آمد همان
 شخص که بادشاه را گفته بود باز گفت
 استون یا نوخرینه داری ستراد یوس نام
 و را با چند کسی دیگر از اسکا زو و زرا
 و پنجاه نفر دیگر سیه قطار استرو
 دو قطار استر همراه او فرستاد و این همه
 از دروازه خر سیه بیرون رفتند و روانه

شدند • تا بجای رسیدند که در اینجا
 سرشته بود • و نزد یک انجاسرهای
 دلکش و کوشکهای خوش بود چون
 اندرون رفتند خانه دیدند مقفل
 جوان کلید زرین از جنب خود بدر
 آورد • و قفل را بگشاده همه دیدند
 که در آن حجره سیم و زر و جواهر
 بخان بے حد است که قیاس در نمی آید
 جوان بدست خود هر استری را چهار

كَنِدَنَار و مَرِشْتَرِي رَا بِيخ كَنِدَنَار
 ذَر بَار كَرْد • و فَرمود اُسْتُون يَانُورَا رَا
 مَن سَلَام كُويِد و بَكُويِد كِه اِيْن مَال رَا
 بَرَا ن خَانَه خُدا خَرِج كُن و اِهْتِمَام مَتَام
 بَدَان دَار كِه بَدِيْن دُورِي يَا تَمَام رَسَد •
 جُون اِيْن شَخْص رَا قَبُول كَرْدَنَد • و دِرَوَانَه
 شُدَنَد تَابَه بِيش اُسْتُون يَا نَوَامَدَنَد •
 وَاَنْ سَرَايَهَا وَاَنْ خَرِيْنَهَا كِه دِيْن بُوْدَنَد
 و سَخِي كِه اَز مَذْكُور شَنِيدَه بُوْدَنَد هَمَه رَا

تَقَرَّر كَرْدَنَد • اُسْتُون يَانُودَرِيْن كَار
 تَعَب بُمَانَد و كُفْت اَنْ شَخْص كِه بِيش وَا بُوْد
 حَال او حَه شُد كُفْتَنَد كِه دَر هِمَا ن •
 خَرِيْنَه مَانَد • اُسْتُون يَانُوجَد رُوز
 صَبَر كَرْد تَا بَاشَد كِه اَنْ شَخْص بِيَايَد نِيَا مَد
 • اِسْتِرَاذِيُوس رَا فَرمود كِه بَا جَد
 نَ اَز عَقْلَا اَنخَا رُوِيْد كِه مَال بَر كَاشِيْد
 وَاَنْ شَخْص رَا دَر اَنجَا بَكُشَا شِيْد •
 جُون بَدَا نَخَا رُفْتَنَد نَخْص رَا دِيْدَنَد و

نه گوشك و نه خرينه جزان سرشته چيزي
نست بخت گنان پيش استون يانو
آمدند • وقصيه را عرض كردند •
استون يانوش كرخ كذارد و در
كار ججد مشغول شد • و فرمود كه
در محراب براند و بخت دوطاق بر
كشند • ناروشن شود اين سخن
گفت و رفت استادان و معماران را
فكر بودند • استون يانو فرمود

بازان شخص مذكور بصورت استون يانو
برآمد و گفت سیه طاق برکشید تا سیه
بجمله باشد که محراب روشن تر شود •
این قصیه در ساعت پنجم چهارشنبه بود
في الحال معماران اعتاد يوس پيش پادشاه
آمد • و گفت ای پادشاه اول
فرمودید که در محراب ود و گمر
باشد • بعد از آن فرمودید سیه باید
چون کنیم پادشاه بفرست داشت خود

نَگفته است الا ان ملكت كه از طرف حق
تعالی برین بناموئگست معمار را
گفت سه بنجره باید کردن **بدان بنجره**
قبیل جمله مهندسان و بنایان
متفق شدند که اجر قبه در غایت سبکی
می باید ناقه سبک باشد • بپرازهر
ولایت خاك آوردند و بتراز و کشیدند
از خاك رود و هر جای خاك جزیره
رود و سسبکتر آمد • چنانچه دوازده

۲۱
خشت از خاك رود و س برابر یک خشت
ولایتها یکدیگر آمد • بس استون یان
به یاد شاه رود و س مکتوب بفرستاد
و گفت ای که اساس دین خود را محکم
خواهی • باید که اسباب این عبادتخانه
بکوشی بحاجت و دل و همت در رفندارے
و با مکتوب همراه استاد کاران فرستاد
که نامهای ایشان اینست • نور و
قلاد و کسند و صلیدی شود و

وایرِ خورند کوران چون بحریع رود و در
رسیدند • مکتوب را بپادشاه رود و
عرض کردند قبول نکردند مَسْ بَرِجان و
دل منت شمرند • و اجر پدید آرد بران قالی
که معماران داده بودند بکار مشغول
شدند • اما رویان اختلاف کردند که
اجر قبه از سنک قسروز که مجلدان و
کلاه بافان استعمال کنند •
اما اصح آنست که از خاک رود و در است

۴۹
چون اجزها تمام کردند و باشتها بر
آوردند اندک **در منقبت بران**
جهادگر بزرگ و هر دو وارده اجر که بر
یکدیگر نهادند • استخوانی از
استخوانها پیغامبران دران میان بطین
بزرگ نهادند و استمداد می خواستند
• و دیگر بنجرها که در دام قبه
و سایر جایهاست زیر و بالا بمقدار دو
انگشت از زردی ساختند و مضمین قبه

بزرگ را و بایستی قیاب و گمها راهمه با
زجابه خرد زرانند و جفسایندندی
و آن زجابه مطلقا از زبان رومی اشفا
می گویند • فرش را با خام مجش رند
امیر کسندایند • و از ایدیهوارها
درونی و بیرونی را از خام مله جفسا
بندند که هنوز موجود است • و دو
دری که در قریب محراب است خام از
برای رهبانان بود • و همه ستونها

۲۲
و زرد پاش و مصر اعهاش را با تختها
سیمین زرانند و ده وضع کرده بودند •
و دیگر چهار کرسی سیمین را از نگار
ساخته بودند که قیسان بر آن انجیل
میخواندندی • دیگر استون یا نو فرمود
که برای بطریق کرسی ساختند زردبان
پاشا از سیم خام کردند و بر هر کرسی
چهار ستون نشانند • و در میان هر
ستون صوفیها داند از سیم ساخته •

وَبَعْدَهُ بَرَن جَهَارِ سَتُون قُبَه وَصَغ كَرْدَن
بَاشُو شَهَاي زَرِن • وَاَنْ قُبَه رَا خَرَج
شَش صَد و هَزَار دِينَار شُد بُود •
دِیْكَر فَرمودَ كِه حَكَاكَان وَ زَرَكِرَن
جَمْع شُدَنَد • وَ هَر بَاقِی كِه دَر دُنِیَا
هَسْت اَز سِیم وَ زَر و جَوَاهِر سِیَاخَنَد •
جَنَاكِه سَمَنَهَا رَا اَز سِیم وَ عَجْنَهَا رَا اَر
لَعْل وَ بَرَكَهَا رَا اَز زَر مُرْد و قِس عَلَی هَذَا •
چُون هَمَه رَا سِیَاخَنَد • وَ بَرَكَنَار

۷۹
اَز قُبَه زَرِن پَنشَانَدَنَد • دِیْكَر
جَلِیْبَاپی سِیَاخَنَد • بِمَقْدَار هَقْدَاد
هَزَار دِرْهَم اَز زَر خَالِص وَ اَز جَوَاهِر
كُونَاكُون كِه هَر یَك خَرَج رُبْع
مَسْكُون بُود • بَر سِرَان قُبَه نِشَانَدَنَد
وَ دِیْكَر اَسْتُون یَا وَ فَرمودَ كِه هَمَه
طَرَفُونَهَا یَا صُوفِیَه رَا اَز زَر و سِیم
سَاژَنَد • عَقْلَا وَاَنْ عَصْر جَمْع شُدَنَد
كُفَنَدَا ی پَادِشَاه زَمَان بَاقِی نِیست

باشد که بعد ازین درین شهر کسی حاکم شود
که دون همت و آرون فراست بود
این عبادتخانه را بطمع نسیم و زر فرو
برکند و بیرون و درویش را خراب کند
استون یا نواین فکر را صواب دید
گفت راست گفتید بس فرمود که از
معاذین ترکیبی سازند و طر فر و نهارا
از این بردارند بس زر و نسیم و مس
و آهن جمع کردند و در پوتنه های

۲۵
زر و نسیم و مس و آهن جمع کردند
شد بعد از آن از آتش فرو داو زدند
چون بپسردن زرد یک آمدن جواهر
کونا کون را خرد کردند و بر آن ترکیب
فشانند و بر مثال طر فر و نهارا
قالی ریختند و جلا کردند بخان مجهر
و منقش شد که همچو بوقلون چشم
زدیدنش نور گرفت و دِل از تماشا
سروزیافتی دیگر در روزهای

اَيَا صَوْفِيَه جَمَلَه سَيِّدُ شَصَتْ دُرُوان
 بُوَد • وَبَعْضُ رُوزَاهَا اَزْ عِلَاجِ مُوسِ
 كَارِي بُوَد • اَمَّا دُرُوانِ بَرَزَلِ
 كِه دُرْمَقَابِلِ مَحْرَابِ كُشَادَه اَسْت • اَز
 تَخْتِهايِ كَشْتِي نُوْحِ سَاخْتَه بُوَدَه اَنَد •
 وَزَرَانْدُوْدَه كِرْدَه • وَدِيكِرِ دِرُواها
 كِه دُرُراَسْت وِسْت اَزْ جُوبِ لَكْتَرُوسِ
 بُوَدِ يَعْنِي جُوبِ بَقَم • وَدِيكِرِ
 كِه دَرْجِبِ اَسْت مُوسِ كَارِي عِلَاجِ بُوَد

۲۶
 وَچَنَد رُوزَاهَايِ دِيكِرِ بُوَد كِه بَا تَخْتِهايِ
 سِيَمِ زَدَه زَرَنْكَازِ كِرْدَه بُوَدَنَد • اُسْتُونِ
 يَانُو خُواَسْت كِه اَسْتَانِهايِ دُرُواهايِ
 چَنَد رَا اَز سِيَمِ سِيَا زَنَد • سِه نَفَرِ كِسِي •
 بُوَد اَز اَهْلِ تَقْوِيَمِ اَنْ عَصْرِ نَامِهايِ اِيْشَا
 اِيْسْت مَأْكِسِي مُنُوسِ پُورِ تِهْيُوسِ سِيُوسِ
 كُفَنَد • بَعْدَ اَزِيْنِ بَاشَد كِه
 حَاكِمِي بِيْد اَشُوْدَه دَرِيْنِ شَهْرِ وَاوَرِ اَقَلْتِي
 بَاشَد طَمَعِ كُنَد وَايِنِها رَا بَر كُنَد وَخَرَابِ

سازد چنانچه پیش ازین گفته شد
 چون بنابرین مقدار رسید استون
 یانوهر روز در شب هنگام از درم
 سسکه دار خود هزار درم برخاک
 پیخته ریختی و هر یک را از استاد کار
 و نجاران از آن خالت درم پیخته مشت
 می دای برای آنک در کار سستی نمایند
 و بخشنودی کار کنند و در نزد
 محراب منبری فرمود از مرمرهای قیمتی

و سمرقند را از بلور صاف کرده بود
 و از لعل و جواهر و یاقوت مرزین سلخته
 و از هر طرف پرده های زر بفت او پیخته
 و جلیبای زرین مرصع از جواهر منیر
 بر تارک قبه منبر نشاند و طرفه و نهانش
 از زر سازانیدن و در قدس شرفها الله بر
 سر چاه سنکی بود که ایقنا قاعیسی
 علیه السلام در زمانی بر آن سنگ تکیه
 کرده بود استون یانوفر مود

اما آن سنگ را بیاوردند • و چاهی که
در میان یاصوفیه واقع شده است • بر
سیران چاه نهادند از حرمت آن سنگ •
و آن چاه را یومی گویند • دیگر
سئون یا نوکسانی فرستاد بشهد
قدس که مکر در ایجاد رختی بود بشکل
چلیبای عیسی راعلیه السلام • بر آن
درخت چهار رنج کرده بودند که از
درخت را نمنان و تیرگی بیاوردند

۷۸
و بر تار محفل نشاندند • و استحکام
این عبادتخانه از خفهای که اعتقاد
تمام بر آن داشتند • چنانچه در درون
یاصوفیه هر ستونی که نشاندند بر آن
ستون عظمی از عظام انبیایا از عظام
زهادان زمان بران تعبیه کردند یما
ذکرنا • و بروایت راویان برای دوازده
نفر حواریون دوازده جلد انجیل را بخط
مطلی نوشته بودند • و هر یکی را دوازده

كنه ناز در خرج شده بود همه را
 ز ديك منبر نهاده بودند • و ديگر
 پنج چليا بود هر يكي از شش كند ناز
 ز سرخ ساخته • ديگر استون
 يانود و چراغی فرموده بودند از زرو
 مرضع ساخته بخوهر • و دوشمعدان
 از بلور يا هاش از زرخ • و دهر
 يكي شمع كافوري نهاده • و چهار
 بخوردانی ساخته بودند همه از زركه از

بزبان زويي ثانياً نوش كوتيد • برای
 عود و عنبر سوختن • و قد يلهای
 زرين در اندرون و پيرون و نخته بود •
 اقامه رهمه شب شش هفتصد بل زرين
 برافروزدی • و استون يانوبری يا صو
 سيصد شهر وقف کرده بود از بلاد
 عجم و عرب و ترك و ديلم و روم كه
 برای خرج ساكنان اين عبادتخانه
 بود • و برای قنادي دهر يوزی هزار

مَدَن رُوغنِ رَنیت خَرَج می شُدی و دَر
هَر یک سَال دَوَازده یورقی بودی •
و یورقی بَزبان رومی رُوز شریف راجی
گویند • و دَر طبقاتِ یرونی که حجر
چراغ فروزان و جَارو ب کُشان دَر انجا
بودند • و بَرای حِفَاطِ نِجْمِ هَآءِ زَرین
دُوخانِ ساخته بودند که دَر آن عصر
تفسیر الخیل و باقی علوم دَر انجا می خواندند
• و دِیکَر جَهار چراغ از سِیم خام

۴-
منقش بَحْطوطِ دلکش • مَذکور
شمعدانها و چراغها را دَر چُب و راست
نِجَراب نهاده بودند • و دِیکَر دَر
چهار گوشه ایا صوفیه از مَرمرهای صاف
بهشت اب دیوان بَر مشال نهرها که
دَر جَنّت مَذکور است بلا شبیه مَرمری
رَبْر مشابِه رَنکِ آن چهار نهر را از مَرمرها
رَنگین و صاف ساخته بودند • و تَقَرُّر
اَبْدان کَرْدَن کَفَارَت کُناه

خُود خواندندی • و یکسر بر طرف راست
 یا صوفیه صُور دیک بر ستشگاه خوابان
 نهری بر او رود و رودند و آب زلال بوسدی
 که بلندیش نیم ذراع بند راع بنایان
 و بر آن سد که کنار نهرو است برای
 نشستن جایها ساخته بودند • و در
 حد نهرو حوضی بزرگ که محبوبان
 کل اندام • با فوطهای مشکین قام
 غوطه می خوار دند • و تماشاگران را نور

دیدن و سر و سینه می بخشید • و دیگر
 نایب ابی بلبل از قیاب حاصل می شد
 و در کنار قبه و کمرها و زرها
 بهیكل خرگوش نایبها ساخته بودند
 و در دهها از آن جمع شده بود •
 و از چشمه اش روان بود • و هر یکی را
 حوضی و از آن حوض راهی کرده بودند
 تا بحوض بزرگ جمع می شدی و در کنار آن
 حوض مقامی بود و در روی کفشد

یعنی بهادران آن عصر و شیر مردان آن
دور اکثر اوقات انجامی نشستند
و استون یا تهر و قی که یا یا صوفیه می
آمدی در کنار آن حوض برای خود
مقامی ساخته بود انجامی نشسته و بر
عجایب و غرائب یا صوفیه از انجاما تماشا
می کرد و دیگر شاد روانی
نشانده بودند در حره و بر پیرامین حوض
دوازده دایره بود بهشتان شیر که

زده هشتاد و پنج می ریختند و چون یا صوفیه
برین ترتیب مرتب شد آن هشتاد و پنج را می نامیدند
و هر یارت می آمدند و چون بنشین فرزند
کوناگون که بمشال در یاجوشان بود
و بر آن سقف بوقلوز که بسان سپهر
در حشآن و ستونهای رنگ آمیز و
صورت های دل اویز و جواهرهای
فرح انگیز و تحفه های شعبه آمیز
را نظری کردند در تعب و تحیر و

در هیاتش تفکر • که هرگز
از چنین خانه ندیده بودند • روزی
که ایاصوفیه بنامه رسید استون
یانود ریش ایاصوفیه که میل است و هم
موضع ساعت در آنجا بود • فرمود تا
تخت نهادند و بر تخت نشست و فرمود
تا از برای مبارکی نیا که شش هزار کوفته
و سه هزار کاو و شش صداهو و
هزار ربط و سه هزار خر و شش هزار

ملایک بیان قرآن کردند • و
سه هزار مد کنندم آوردند و
تصدق کردند • و این همه خیر
که کرده بودند هنوز سه ساعت
بگذشته بود که رفقا بخش کردند
• و بعد بطریق آن وقت پیش استون
یانوامد • و بدست استون یانوشمعی
افروخته داد • استون یانوباقیسیا
بزرگان بایاصوفیه اندر آمد

وَأَزْدَرَأَنَّهُ بَزْزُلًا **ك**ه دَرَامَدُ
از فَرَح و شادِی بَامُیْدَد و آن دَر
و كَفْتُ مِثَّتْ خُذَارَا **ك**ه بِفَضْل
عَنَائِتِ او اِنْجِنِز عِبَادَتِ خَآنِ پَر دِلِ خَم
كه دَر أَفَاقِ هَمِج پَادِ شَاهِرِ اَمِیْر
شَدَّ اَسْتُ اَكْرَجِه سَلِمَانِ قُدْسِ رَانِیَا
كَرْدَه اَسْتُ • اِنْ نِیَا از و بُهْتَر و
زِیَادَه تَرَامَدُ • وَاَز فَرَحِ خُودِ بَر و جِه
اِسْتَهْزَا اِنْ سَخُنْ **ك**ه كَفْتُ اَز اَسْتُ

که نیامد قیه بدست دیگر مر
گرفت چنانکه نباید **در روز ماه**
نهم از **اصوفیه** بداند که آسب است
در هفت سال و شش ماه جمع اخضر
کردند و بعد از آن ده هزار
و صد نفوس در بصفای قلب هفت سال
ده ماه در کار شدند که تمام شد
همه در شانزده سال و چهار ماه
انجامید که در دوازده هزار و زو

بود • و دیگر خرج بنای ایا صوفیه
جز از آن مختصها ملوک ممالک و مستادند
• و دیگر از قبادیل زرین و شمع و
سکران نمن • و محرمهای مرضع
و جراحها ملغ • جز این مذکور است
همان برای خرج بنای هزار و صد کند
زر خرج شده است • و بر روایت
راویان تمامی بنای ایا صوفیه و ملحقات
اود ردست استون یا نوشد • وقتی که

۹۵
نماز شد • استون یا نوشد • آغاز کرد
• و نمود تا سیمای شاه و نعمت نامنا
پیش شهری و سپاهی بکشیدند •
و قشرا و غریبا و ایام راسه کندار
دینار شمار کرد • و تاده روز برین
فسق عیش و دست صدقه در پیش کرد
• فقر را غنی ساخت و گرسنگان را
سیر کرد • و بر همتکاران جامه داد •
و خلعتها در پوشانید • و دایماد را

فیرموشاد ی شکر جو کد ارد که
بصحت حکامیت بر خرد دست یافته
که این عالم خانه را تمام کرده ام
و در میان ملوک ربع مستکون یادگار
نهادم چه بگذرد بعد از این
روی زمین برای فانی بستان کاخ
بانی تمام بسبب این یادگار
که بر دایم کار و روز جزا بد عالم حیرم
یاد کنند بسیار

شیر کرد و ن جو کد به دارد کیش
خورد از مهر خویش بجای خویش
انفا تا در آن نزد یک با خربت پیوست
بود و زادگاهش بود استون بام
وزرگان از عصر تحت استون یا نو
با و از رای داشتند چون یاد شاه
بعد از دو سال که استون یا نو بود
شده بود در روز پنجشنبه که شش
ساعت گذشته بود قه ایاصو

فرود آمد • منبر و محفل و حجر اغها و
 قندیلها و هر چیزی که ذکر گشته بود
 ز عجایب و غرائب همه خراب شد •
 و باقی طاقها و پایها و قیافه را خلل
 نه رسید • استونیوس معمار اغنادیوس
 را حاضر کرد و گفت سبب چیست که
 این قبه فرود آمد و باقی مباب و گنجه
 را زیان رسید • اغنادیوس در جواب
 گفت ای پادشاه استون یا نودرین

۶۷
 کار عجله کرد هنوز بناء قبه محکم و
 ختم شده بود که خواهش مافرو
 آوردیم • و هم قبه را از مقدار بنا بلند
 فرمود که رفقی رفت • بعد از چنین بنا
 برین حال خراب نهادن درست نیست
 می باید که باز معمور سازی • اغنادیوس
 گفت اگر پادشاه فرماید باز بجزیره رود
 کسان فرستایم برای اجر بران قالب
 که اول ساخته بودند • و هم بناء

قته را از مقدار اول پست و وضع کنیم
چون استیاض حاضر کردند و بارها
قته را آغاز کردند و از وضع اول
پنج کوز زیر تنهادند و هر مبدور
میکردند خواهشین بلب سال فرد
نیاموده اند برای آنکه اسان نیالستواری
بدرد و منبر و محفل را بر تالی اول
توانستند ساخت از بسیاری خرج و سوا
و طر فزونهاش از رخام ساده کردند

و در یک کوز طر فزونها که از بود از سیم
خام کردند و در واره ها که از زو
بود از سیم ساختند و در مرها
فرش را چنانکه اول بود بیاقتند
از رخامها فرومایه بر کستر میدند
و این چهار شهری که رخامها لطیف
و لکش چنانکه ذکر رفت بیاقتند
و از مرها سبز کونه در ساختند
پس از سالی خواستند که خواهش را فرد

آرند • همه در وازهای ایاصوفیه را
 ربستند • و پنج کسز مقدار آب پیچ
 ریختند تا جو بهاء خود در فروید آوردن
 فرس را زیان ناکند • و صبح است
 که اتمام قبه دوم در عهد سنی
 مرتب پذیرفت • بعد از آن استوینوس
 فرمود که صورت استون یا نور بسیارند
 و برعمود دهند • بر آن میل که در
 بیش ایاصوفیه است • قالیش و هیاتش را

۴۹
 از من بسیارند • و بر بالای میل بر نهند
 رقی که تمام شد اعناد یوس بر بالای
 میل رفت • تا که ای صورت را بر روی بشا
 مکر در خاطر استوینوس بسته بود
 که اعناد یوس را مضرب رسانند
 تا آنکه خرج قبه را دو بار کرده بود
 پس با عقلا و وزیر مشورت کرد که
 و راجحه وجه هلاک می باید کرد
 حمله کنند که چه شاید پادشاه

خون او را دست الاید • وقتی که
این صورت را بیا لایرد و خدمت راجا
آورد سر بند خویش را فرو کشیم و از
برای لایکنداریم • یا خود را فرو افکند
هلاک شود • یا ز میل از گریستی
بمیرد • آخر الامر جانش گرددند
اغناد یوسد آسته بود که خود را در
معرض هلاک افکند است صبر کرد
تا وقتی که عمود افتد بر طاس بار فلک

خیز خرمه کل کشید و ساحل خواب
چشمه چشم همه خلقان بر بست
خاتونش چون لیسان مشعش آه از
دمانه مان • و آب اشک از طلا بخت
دیدن نشان • اقبال و خیزان پیش میل
آمد • چون استاد بر پای استاد و نظر
فرو فرستاد • مکرر ریشمان آندان که
با خود برده بود یک سوسن بخاتون و بخت
خاتون را گفت برور ریشمان قیر اندوده

بیاز • و بر سر این رشته بند ناف و نیم •
شب دیگر خاتون رافرمود که رسیمان را
حاضر کرد • و بر آن رشته در بست
اوستاد رسیمان را با لاف کشید و بر آید
آن صورت محکم بر بست • و لباس خود را
در هم پیچید و در بالای میل بنهاد •
گویا که آن شخص در آنجا ماند •
چون فرود آمد آتش بر آن رسیمان قیر اندود
زد و الحال سوخت بخاند هیچ

۵۲
ریش رو نمک انداخت • و هیچ کس را از او
خبر نبود همه در خواب بودند • بجمله
تمام از شهر بیدار رفت که او را آنجا
نشناختند در آنجا متعجب شدند • بعد
از سه سال به آنجا رهیانان در پوشید •
و شهر قسطنطنیه آمد • تا فوایدی یافت
که بنای بنای ایا صوفیه را بر سر
میل نشانند و بر آنجا آمد • و کرد
اغنادیوس در تلاش نام جای قرار گرفته

بود که در نزد ملک دیر عزرا نیل بود
انفاقا روزی استویوس برای پستین
بدیر عزرا نیل می رفت • اغنادیوس
پیش پادشاه آمد • وقتی که شاه
اغنادیوس را دید گفت چه کسی گفت
معمار اغنادیوسم • پادشاه دانست
که اوست • از زندکی او در تحب
فرورفته • عذرا غار کرد و او را خطم
بخشید • باز معمار خاص خود کرد

۵۰
و چندین کس بسیار دیگر نیا کردند
و تاریخ بنیاد ایا صوفیه نیز از قسطنطین
مذکور صد و چهل و شش سال گذشته
بود که تمام شد • بعد از زمانی که
خاتم انبیا حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم • برای رحمت عالمیان
از سر آمده غیب بجلوه گاه ظهور
خرا مید • در آن شب بقیه چندین
دیرها و هیكل بنها سرنگون

مُرُوْا قَتَادَ جَنَانِكَ مَنَقُولُست دَوْد
وَقَتَ اَرْقُبَةُ اَيَا صُوفِيَه نَبِي اَوْ طَرَفِ مَحْمَد
رَاسْت بَقِيْلَه فِرُوْد اَمَد • اَنَد دَان
عَصْر نَوْشِيَر وَاَنْ بَادِشَاه هَفْت اَقْلِيْم بُوْد
سَيَّار مَال فِر سَيَّاد نَاقَه اَيَا صُوفِيَه
بَار مَرَمَت كَرْدَنَد • وُد بِيَك كَرْدَنَد
اِنْجِه اَز رَوَايَات اِيْن حِكَايَت دَر مَنَقُول
عَنَه يَاقَه آم • دَر اِيْن عَجَالَه بِيَش وَاَكَم
نَكْرَدَه بَتَجَر اَوْرَدَه آم اَز بَهْر اَنَد

۵۶
جَنَان فِر مَوْدَه بُوْدَنَد **خاتمه** بَدَانِيْد
• اَيَدَكُمْ اَللّٰهُ فِي الدَّارِيْن جَوْرَت
تَارِيْخ هَبُوْطِ اَدَم نَبِي عَلَيْهِ السَّلَام •
بِه هَفْظ مَوْرِيْكَد • مَنَاء اَيَا صُوفِيَه
بِحَاكَم اسْتَوِيْش اَخْتِيَام يَاقَت
وَاَز اَنْ نَخَاتِمَه جُوْن طَغَب كَد شَت بَقَرْمَان
خُدَاي مَفْتَحُ الْاَبْوَاب عَزْ شَانَه سُلْطَان
الْاِسْلَام وَالْمُسْلِمِيْنَ اَبُو الْفَتْح مُحَمَّد خَان
غَاوِي بَشِيْر جِهَان كِيَر خُوْد قَلْعَه

قُسْطَنْطِينُ رَافِعُ كَرْدُ • اَهْلِ سِلَاسِ
دَوَا يَا صُوفِيَه نَمَازِ كَرِ ارْدَنْدُ • بَعْدَ ارْدُ
فَتَحِ جَوْنِ عَدَدِ كَمِ كُدَشْتِ بَرِ مَمانِ
سُلْطَانِ مُحَمَّدِ خَلْدِ خَلَافَه • اِنْ حَكَايَه
بَطْرِيقِ رَجْمَه اَز زَبَانِ رُومِي بَرِ بَابِ
تَازِي وَ فَا رُسِي وَ زُكِّي • وَ دَرِ مَكْتَبِ
دَرِ وِيشِ اَحْمَدِ قَديرِ اَصْلِ اللّٰهِ شَا • مَكْنُ
كَشْتِ • اَمِيدِ اَز اَلطَافِ غَریزِ اَنَسْتِ
كَه نَقْصَاشِ بَكَمَالِ اَرْنَدُ •

۵۶
وَبَدْعَاءِ خَيْرِ يَادِ دَارَنْدُ • وَ اَكُنُونِ
نَهْصَدُ شَصْتِ وَ هَفْتِ مَالَسْتِ كِه
اَيَا صُوفِيَه تَمَامِ شُدْ اَسْتِ بَتَارِيخِ رُومِيَا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

البركة والفضل

والعزة والكرام



والجود والسخاء
والعفو والرحمة
والغنى والفاخر



F
532